

مثنوی مسکین در ستایش سخن

☆☆☆ دکتر محمد ناصر ☆☆ دکتر محمد صابر ☆☆

Abstract:

Persian has been the cultural and literary language of the Sub-continent for many centuries and its impact on social fabric is of immense value. Given after the decline of Muslim empire, Persian remained popular among masses. Mahtab Rai Shahjahanabadi was a poet of 12th & 13th century A.H. Very little is known about his life and works. The present article has revealed one of his unpublished Mathnaw's, titled "Dar Setaish-e-Sokhan" which truly reflects his command over Persian language & poetry.

Key words: Persian poetry, Sub-continent, 12th & 13th century A.H. Subhan Rai Meskin

مہتاب رای شاہجہان آبادی متخلص بہ مسکین شاعر فارسی گوی شبہ قارہ در سده دوازدہم و سیزدہم قمری است (منزوی، احمد، ۱۳۶۶ش: ۸ / ۱۵۱۷)۔ دربارهٔ احوال و آثارِ این شاعر گمنام اطلاعات معتبر بہ دست ترسیدہ است (ہمو، همانجا)۔ مثنوی وی مشتمل بر ہفتاد و ہشت بیت در گنجینۂ آذر بہ شمارہ ۶۲-۱ در کتابخانہ مرکزی دانشگاه پنجاب، لاہور نگہداری می شود (نوشاہی، حضر عباسی، ۱۳۶۵ش: ۲۹۸؛ منزوی، احمد، ۱۳۶۶ش: ۸ / ۱۵۱۷)۔

☆ اعضای ہیات علمی گروہ فارسی دانشگاه پنجاب، لاہور، پاکستان ☆

خلاصہ مثنوی :

ستایش از سخن، مهتاب رای در مثنوی خود به ستایش از سخن پرداخته آن را سرمایه کانِ فکر، زیور گوشِ عزت، زیورِ حسنِ فرزاندگی، نوبتِ بامِ مردانگی، انیسِ مردِ دانا، مصدرِ عافیت، متاعِ کاروانِ قرار داده است۔ البتہ باز گو می کند کہ اگر سخن با تکبرِ هم‌رکاب شود، ارزشِ خود را از دست می دهد۔ همانندِ ابلیس کہ راہِ خود را کج کرده بود و همین خود ستاییِ نمرود را از راهِ حق دور کرده بود۔

متن مثنوی مسکین

- | | | | |
|----|------------------------------|----|-------------------------------|
| ۱ | بیا ای سبکسر دمی گوش کن | ۱ | ره ژاژ خایی فراموش کن |
| ۲ | سخن را نگر تا چه سرمایه ایست | ۲ | نه بالاتر از وی دگر پایه ایست |
| ۳ | سخن کو سرکانِ فکر بود | ۳ | سخن زیورِ گوشِ عزت بود |
| ۴ | سخن زیورِ حسنِ فرزاندگی است | ۴ | سخن نوبتِ بامِ مردانگی است |
| ۵ | سخن قدرِ مردانِ دو بالا کند | ۵ | انیسِ خودشِ مردِ دانا کند |
| ۶ | به تاجِ سخن سر بر آید بلند | ۶ | کسی را کہ دارد دلِ هوشمند |
| ۷ | به هنگامِ کینِ ار بر آری سخن | ۷ | شود مصدرِ عافیت تیغِ زن |
| ۸ | سخن گرنبودی به جایی ستیز | ۸ | کہ می کرد بنیادِ خون ریز ریز |
| ۹ | سخن گر نبودی نبودی جهان | ۹ | متاعِ سخن دارد این کاروان |
| ۱۰ | ازو سر به هر لحظه ام یاد باد | ۱۰ | و زو خانهٔ هوشم آباد باد |
| ۱۱ | غرورِ سخن هر کرا در سر است | ۱۱ | یقین دان کہ باری و پشتِ خراست |
| ۱۲ | سخن با تکبر چو شد هم‌رکاب | ۱۲ | چو فولاد در زنگِ گردد خراب |
| ۱۳ | ز حق شد چو ابلیس بد راه دور | ۱۳ | بین تا چه پیش آمدش از غرور |
| ۱۴ | اگر صاف بودی ره خود پسند | ۱۴ | بن عاد رفتی به بامِ بلند |
| ۱۵ | بود خود ستایی ز نمرود دور | ۱۵ | تهی نیست پیوسته مغزِ غرور |

- | | |
|------------------------------|---------------------------------|
| کسی کو نباشد به اصلش تمیز | ۱۶ ولیکن حق است این و انصاف نیز |
| چو عقرب زند بی سبب نیش را | ۱۷ به کم مایگی گم کند خویش را |
| کشد جامه زندگی از سرش | ۱۸ بکوبد اجل هم هماندم سرش |
| چه داند زرده دهی را اثر | ۱۹ کسی را که باشد مس اندوده زر |
| نه نیک آیدش نیک و نی بد پسند | ۲۰ کسی را که باشد دل خود پسند |
| بود نیمروزش شب تیره رنگ | ۲۱ به تاریکی جهل شد هر که تنگ |
| به معنی نگردد گهی آشنا | ۲۲ کسی کو به صورت بود مبتلا |
| پی بزم مرغ بد آهنگ نیست | ۲۳ طراز سخن کار هر رنگ نیست |
| نیابد رو حکمت و غافلی | ۲۴ گرفتار نادانی و بد دلی |
| نیاید دم شهری از روستا | ۲۵ بود گرچه صد مایه اش در وفا |
| ترا بدر تابش به هر حرف بد | ۲۶ بود هر که مظلوم کین و حسد |
| که جوید به حرف بزرگان خطا | ۲۷ تو در اصل آن بد گهر دان خطا |
| که رخت خود از ناکسان دور باد | ۲۸ مرا پند دیرینه آمد به یاد |
| به پنداری آخر که افقی پسر | ۲۹ هوایی که پند را بدادی بسر |
| پس پرده بهتر (بود) نازنین | ۳۰ چه با مرد میدان زنی دم نگین |
| شوی کژ نما چهره رسوا شوی | ۳۱ به رغم خود از پیر دانا شوی |
| سراسر حرف خانان شوم | ۳۲ کلام شهنشاه ملک علوم |
| کلامش درو گوهر ایثار کرد | ۳۳ ز ما بس گهرها صدف باز کرد |
| کجا آیدت گر به جان در خری | ۳۴ دُر نظم آن شاهسوار جری |
| بود زیور گردن ناثرین | ۳۵ مسلسل گهرهای نثر متین |
| به خط شغاعی قلم در کشد | ۳۶ به تیزی کلک ارقم در کشد |
| خطش داده حط غلامی به دست | ۳۷ به پیشش سر هفت خط گشته پست |
| کند تازه آئین تقدیر را | ۳۸ چو پردازد از رنگ تصویر را |

- ۳۹ به رنگ او زدِ دیگر شبیه از خیال
بهم چهره کردن بود اصل حال
- ۴۰ بسا کرد پس دم زدی زینهار
بدی گر کنون مانی دستکار
- ۴۱ نه موسیقیش کارِ داؤد بود
چو حاضر نباشد کس او را حسود
- ۴۲ نه طنبور گر او زدی التفات
نویسد خورشید اول برات
- ۴۳ حسابش کنم گر زفن و هنر
بیاید مرا دفتری بیش تر
- ۴۴ بجوشد به جایی که بحری زفضل
بود قطره خون به وی را چه دخل
- ۴۵ گرفتم که داری به برها بجوش
نه کوه اسیر در آید به هوش
- ۴۶ اگر صد هنر را نگویی لسان
نباری زدن سکه بر نام سان
- ۴۷ گر آئینه داری از رنگ صاف
بترس از نفس گرمی نا بلاف
- ۴۸ گر اسفند یاری تو با زور و شور
کنم با کژ خامه ات چشم کور
- ۴۹ اگر رستمی هم به رخس و کمند
به چاه بلا آخر آبی ببند
- ۵۰ چه دیدی که خود را نشناختی
بلا بر سرِ خود، خود انداختی
- ۵۱ تو لقادی ای بد دل ناسره
سره را چسان گفته ای ناسره
- ۵۲ بلند کسان نام نسبی کنی
خرانه چه بیهوده مستی کنی
- ۵۳ ندانی اگر رسم شعر و سخن
گرافی چنین بی سرو پا مزن
- ۵۴ بلی قحبه گر خود نمایی کند
خود آرایی و خود ستایی کند
- ۵۵ تو هم چون زنان لاف دانش مزن
که دانا بسی زن بود مکر و فن
- ۵۶ زفضل قتیل از سخن گفته ای
بجا گفته ای و دُری سفته ای
- ۵۷ قتیل است در راه عشق و سخن
چرا تر ندارد دماغ کهن
- ۵۸ بود کار دلدادگان بهار
سر نغمه چنگ و صوت هزار
- ۵۹ ندیدم چو تو مرغ پر سوخته
همه دیده بر کاسه ها دوخته
- ۶۰ چو ابلیس بد راه زد راه تو
زجا بردم این بانگ بیگاه تو
- ۶۱ شود هر یکی را به ناکام و کام
به بانگِ دهل خواب شیرین حرام

نداری اگر جوهر آدمی	۶۲	بلاف ار جوانی و دانا دمی
بحایی که جویند تدبیر را	۶۳	نحویند برنای بی پیر را
جوانان بوند ار بدانش قوی	۶۴	بگیرند از پیر دانا نوی
هنوز از جوانی به بازی گرای	۶۵	که باشد به پیری سر عقل و رای
جوان را بود زیب شمشیر و تیر	۶۶	نه بزم سخن آفرینی جو پیر
جوان به که گیرد کمان را به دست	۶۷	که آرد دل عاشقان زیر شست
جوان به که شمشیر بازی کند	۶۸	سراسپ کردن فراری کند
جوانان بکاوند رگهای کوه	۶۹	کتیبه ز سر تیغ شیران ستوه
جوانان به دریا بکام نهنگ	۷۰	در آیند و گیرند میدان جنگ
چه خوش گفت سعدی شیرین زبان	۷۱	گلستان شیراز را باغبان
سخن آفرین زبان سخن	۷۲	مهین بلبل بوستان سخن
بدارند دیوار روئین ز پای	۷۳	جوانان به شمشیر ویران برای
بوند این جوانان نبرد آزمایی	۷۴	نه چون تو جوانان مرد آزمایی
جو بگذشتی از خست طبع بدت	۷۵	جوانی چنین بر بجا زبیدت
کج آهنگی خویش را در گذار	۷۶	و گرنه من و خامه دستیار
و گر هر چه داری تو در طبع زشت	۷۷	توانی اگر لفظ و معنی سرشت
بیا تا نویسم جوابت دگر	۷۸	کنم در ده تو خرابت دگر

این مثنوی تصنیف مهتاب رای متخلص به مسکین است.

ویژگی های هنری :

بیت ۱: سبکسر: کنایه برای آدم پوک و پوچ؛ ژاژ خالی: کنایه برای ولگردی و بیهوده گویی

بیت ۳: کان فکر: تشبیه بلیغ؛ گوش عزت: استعاره مکنیه

بیت ۴: بام مردانگی: تشبیه بلیغ

- بیت ۶: تاج سخن: تشبیه بلیغ بیت ۹: متاع سخن: تشبیه بلیغ
- بیت ۱۰: خانه هوش: تشبیه بلیغ
- بیت ۱۲: سخن با تکبر چو شد هم رکاب: تشخیص
- بیت ۳۱، ۶۰: ابلیس: تلمیح بیت ۱۵: نمرود: تلمیح
- بیت ۱۷: چو عقرب زند بی سبب نیش را: ضرب المثل
- بیت ۱۸: جامه زندگی: تشبیه بلیغ؛ جامه زندگی از سر کشیدن: کنایه هنری برای مرگ
- بیت ۲۰: نیک و بد: تضاد
- بیت ۲۱: روز و شب: تضاد؛ تاریکی چهل: تشبیه بلیغ (تصویر)
- بیت ۳۳: گهر، صدف، دُر: مراعات النظیر
- بیت ۳۴: دُر نظم: تشبیه بلیغ بیت ۳۵: گهر های نثر: تشبیه بلیغ
- بیت ۴۰: مانی: تلمیح بیت ۴۱: داؤد: تلمیح
- بیت ۴۸: اسفندیار: تلمیح بیت ۴۹: رستم، رخش: تلمیح؛ چاو بلا: تشبیه بلیغ
- بیت ۵۱: سره و ناسره: تضاد بیت ۵۲: کُرسفتن: کنایه برای حرفهای ارزش مند زدن
- بیت ۵۸: بهار، تغمه، جنگ و صوت: مراعات النظیر
- بیت ۶۱: کام و ناکام: تضاد بیت ۶۳: برنا و پیر: تضاد

کتابشناسی:

- ۱- منزوی، احمد (۱۳۶۶ش) فهرست مشترك نسخه های خطی فارسی پاکستان، جلد هشتم، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔
- ۲- نوشاهی، خضر عباسی (۱۳۶۵ش) فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه مرکزی دانشگاه پنجاب، لاهور، گنجینه آذر، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد۔

